## جلسه 104-659

**‌شنبه - 25/01/1403**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

**اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلوتک علیه و علی آباءه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا و هب لنا رأفته و رحمته و دعاءه و خیره.**

بحث راجع به حجیت خبر ثقه بود که مشهور قائل به آن بودند ولی سید مرتضی و ابن‌ادریس در سرائر ادعای اجماع کردند بر عدم حجیت خبر واحد. البته ابن‌ادریس کتابی دارد که در موسوعه ابن‌ادریس جلد 7 صفحه 15 چاپ شده به نام خلاصة‌ الاستدلال علی من منع من صحة المضایقة در آنجا ادعا می‌‌کند که فقها قائل به حجیت خبر ثقه بودند، ‌اشعری‌ها یا قمی‌ها، این‌ها می‌‌گفتند لایحل لاحد رد الخبر الموثوق براویه (یا برواته) و ان کان واحدا، در غایة المراد تعبیر کرده: الخبر الموثوق براویه، در جواهر و وسائل مرحوم شیخ نقل کرده الموثوق برواته، ولی در اینی که چاپ شده و ما دیدیم دارد الموثوق بروایته، ممکن است این نقل که چاپ شده روشن نباشد که مقصود خبری است که راوی‌اش ثقه است و لو بالفعل ما وثوق به صدور آن پیدا نکرده باشیم ولی طبق نقل غایة المراد، ‌جواهر و وسائل این است که الموثوق برواته و ان کان واحدا. حالا بعید هم نیست الموثوق بروایته و ان کان واحدا هم همان را می‌‌خواهد بگوید که خبر واحد و لو مفید وثوق نباشد معتبر است اما جای شبهه است که بگوید اطمینان کافی است، قطع وجدانی لازم نیست حاصل بشود مثل خبر متواتر نیست خبر واحد ولی اطمینان به صدور پیدا کنیم کافی است، ‌همین فرمایش آقای سیستانی. ولی بعید نیست که ظاهرش همین باشد که می‌‌خواهد بگوید خبر واحدی که وثوق به راوی‌اش داریم مورد اعتماد هست.

بعد فرموده و الشیخ الصدوق صاحب کتاب من لایحضره الفقیه ذکر فی کتابه المشار الیه انه لایحل رد الخبر و ان کان من اخبار الآحاد و خریت هذه الصناعة و رئیس الاعاجم، شیخ طوسی را می‌‌گوید، ‌المتقدم لهم فی علم الفقه و الکلام و اصول الفقیه یذکر فی کتابه الموسوم بالعدة‌ العمل باخبار الآحاد اذا کانت عن ثقات طائفتنا و یضارب عن ذلک و یجعله مذهبا له و یستدل علی صحته.

برای اثبات حجیت خبر ثقه به آیاتی استدلال شده بود، آیه نبأ را بحث کردیم، رسیدیم به آیه نفر:‌و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة‌ منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون، مرحوم نائینی، مرحوم آقای خوئی، مرحوم استاد آقای تبریزی، دلالت این آیه را بر حجیت خبر ثقه پذیرفتند بلکه مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی فرمودند دلالت این آیه بر حجیت خبر ثقه اظهر هست و اتم هست از دلالت آیه نبأ، دلالت آیه نبأ را قبول داشتند دلالت این آیه نفر را می‌‌گویند اظهر و اتم است بر حجیت خبر ثقه.

دو تقریب هم مطرح بود در استدلال به این آیه بر حجیت خبر ثقه:

یکی این‌که گفته می‌‌شد غایة الواجب واجب، توضأ لکی تصلی اگر وضو واجب است غایت واجب هم ظاهر این است که واجب هست. تفقه بر نافرین واجب است به غایت تحذر متخلفین معلوم می‌‌شود تخذر متخلفین هم واجب است و این اطلاق دارد، واجب است تحذر منذَرین که تخلف کردند از نفر برای تفقه در دین مطلقا و لو علم به صدق منذِرین پیدا نکنند. با این‌که در آیه بحث نشده و مطرح نشده که منذِرین ثقه هستند اما به تناسب حکم و موضوع و این‌که تعبیر از آن‌ها می‌‌کنند به مؤمنین گفته می‌‌شود که انصراف پیدا می‌‌کند وجوب تحذر از انذار منذرینی که ثقه باشند.

این یک تقریب. تقریب دیگر این است که گفتند: وجوب انذار که محل ثقل این آیه نفر هست اطلاق دارد و لو منذِر بداند که منذَر علم پیدا نمی‌کند به صدق او ولی در عین حال انذار بر این منذِر واجب است، خب اگر بنا باشد بر منذِر انذار باشد در این فرض که می‌‌داند منذَر علم به صدق او پیدا نمی‌کند ولی انذار او معتبر نباشد، ‌این لغو است، به من می‌‌گویند انذار بکن من می‌‌دانم که منذَر علم پیدا نمی‌کند به صدق من و بر او تحذر لازم نیست، سخنان من را کان لم یکن شیئا مذکورا می‌‌پندارد خب لغو است عرفا به من واجب کنند انذار را. برای خروج از لغویت می‌‌گوییم پس معلوم می‌‌شود که در این فرض هم تحذر منذَرین واجب است تا انذار منذِر لغو نشود.

البته این تقریب‌ها در استدلال به آیه نفر بر حجیت خبر ثقه، مبتنی است بر آن تفسیر معروف در این آیه نفر، پنج تفسیر شده این آیه نفر، ‌تفسیر معروفش همین است که ما کان المؤمنون لینفروا الی المدینة الی النبی لیتفقهوا فی الدین، ‌مؤمنین همه‌شان ‌که نمی‌آیند مدینه تا نزد پیامبر تفقه در دین پیدا کنند، حال چرا برخی از آن‌ها نمی‌آیند، فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین. این تفسیر موافق است با برخی از روایات مثل صحیحه یعقوب بن شعیب که قلت لابی عبدالله علیه السلام اذا حدث علی الامام حدث اگر امام علیه السلام فوت بکند کیف یصنع الناس قال أین قول الله عز و جل فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون قال علیه السلام هم فی عذر ماداموا فی الطلب، آن طائفه‌ای که می‌‌آیند در شهری که امام علیه السلام زندگی می‌‌کرد آن‌ها معرفت به امام جدید که پیدا نکرده‌اند هنوز مادامی که در طلب معرفت امام جدید هستند معذور هستند، و هولاء الذین ینتظرونهم فی عذر حتی یرجع الیهم اصحابهم. صحیحه محمد بن مسلم هم شبیه همین هست، کافی جلد 2 صفحه 262.

این احتمال در تفسیر این آیه شریفه ظاهر این آیه هست. بله برخی گفتند خلاف ظهور سیاقی در این آیه است که در سیاق آیات نفر به جهاد آمده و لکن با توجه به این ظهور خود آیه که موافق هست با روایات معتبره، ‌دیگر وجهی ندارد که ما وجود این آیه را در سیاق آیات نفر به جهاد مانع از قبول این تفسیر اول قرار بدهیم.

[سؤال: ... جواب:] دو تا روایت است و این‌ها مفید وثوق هست.

اصلا ممکن است بگوییم در سیاق آیات جهاد هم این آیه شریفه است منافات ندارد که با پیامبر می‌‌رفتند جهاد، نفر می‌‌کردند به پیش پیامبر و با پیامبر جهاد هم می‌‌رفتند پس منافات ندارد که نفر الی النبی توأم باشد با نفر الی الجهاد.

بله مرحوم طبرسی در مجمع البیان‌ شأن نزول این آیه را که ذکر می‌‌کند ممکن است بگوییم این تفسیر با‌ شأن نزول آیه که در مجمع البیان ذکر شده منافات دارد نقل می‌‌کند از ابن‌عباس می‌‌گوید کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا خرج غازیا، در زمان پیامبر غزواتی بود که خود پیامبر شرکت می‌‌کرد و سرایایی بود که پیامبر مجاهدین را به جنگ می‌‌فرستادند خودشان در مدینه می‌‌ماندند، کان رسول الله اذا خرج غازیا، در غزو پیامبر لم یتخلف عنه الا المنافقون و المعذورون فلما انزل الله عیوب المنافقین و بیّن نفاقهم فی غزوة تبوک قال المؤمنون و الله لا نتخلف عن غزوة و لا سریة ابدا فلما امر رسول الله بالسرایا الی الغزو، پیامبر سریه هم داشت، خودش در مدینه می‌‌ماند مؤمنین را می‌‌فرستاد به جهاد همه می‌‌خواستند بروند جهاد، نفر المسلمون جمیعا و ترکوا رسول الله وحده، فانزل الله و ما کان المؤمنون لینفروا کافة یعنی مؤمنین نباید همه بروند به جهاد، پیامبر را تنها بگذارند در مدینه.

[سؤال: ... جواب:] بحث در این است که این‌ شأن نزول با این تفسیر اول در آیه سازگار نیست.

باز از مجاهد نقل می‌‌کند که این آیه نازل شده در گروهی که خرجوا فی البوادی و دعوا من وجدوا من الناس علی الهدی فقال الناس و ما نراکم الا و قد ترکتم صاحبکم و جئتمونا، ‌مؤمنین می‌‌رفتند اطراف تبلیغ دین بکنند مردم می‌‌گفتند شما که پیامبرتان را رها کردید آمدید نزد ما، و ما نراکم الا و قد ترکتم صاحبکم و جئتمونا فوجدوا فی انفسهم فی ذلک حرجا و اقبلوا کلهم من البادیة حتی دخلوا علی النبی، همه برگشتند بعد از اعتراض مردم که پیامبر را شما رها کردید، همه آن‌هایی که در مدینه از اصحاب پیامبر بودند و برای سفر تبلیغی رفته بودند برگشتند نزد پیامبر فانزل الله هذه الآیة که و ما کان المؤمنون لینفروا کافة که حالا یا لینفروا الی الجهاد یا مجاهد می‌‌گوید لینفروا الی التبلیغ، همه تبلیغ نروید یک عده هم بمانید پیش پیامبر.

این‌ شأن نزول‌ها دلیل معتبر ندارد و با وجود معتبره یعقوب بن شعیب و صحیحه محمد بن مسلم که وثوق به صدورش پیدا می‌‌کنیم انسان وجهی ندارد که از این تفسیر اول رفع ید کند. و اصلا این‌ شأن نزولی که در مجمع البیان ذکر کرده خلاف ظهور قوی آیه نفر است، ‌اگر می‌‌خواست آیه نفر نفر الی الجهاد را بگوید و ما کان المؤمنون لینفروا الی الجهاد کافة فلولا نفر کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین تعبیر مناسبی نبود باید می‌‌گفت لیجاهدوا فی سبیل الله، اگر این تفسیر اول درست نباشد و‌ شأن نزول آیه این باشد که همه چرا می‌‌روید به جهاد، برخی به جهاد بروند، این تعبیر برای این‌که بخواهد بگوید برخی به جهاد بروند بگوید برخی بروند برای تفقه در دین، ‌درست است در حاشیه جهاد تفقه در دین هم هست اما هدف اصلی از جهاد جهاد فی سبیل الله است‌او را نگویند بیاید بگویند لیتفقهوا فی الدین، پیامبر را رها کنند یا همراه با پیامبر ولی برای نفر الی الجهاد تناسب دارد که همان هدف اصلی از نفر الی الجهاد که جهاد فی سبیل الله است گفته بشود نه تفقه در دین.

وانگهی با این‌ شأن نزولی که مجمع البیان ذکر می‌‌کند مناسب است گفته می‌‌شود و ما کان للمؤمنین ان ینفروا کافة، مؤمنین نباید همه بروند به جهاد پیامبر را تنها بگذارند نه این‌که مؤمنین این کار را نمی‌کنند، ‌اتفاقا مؤمنین که این کار را کردند طبق شأ نزول آیه که در مجمع البیان ذکر کرده و لذا به نظر می‌‌رسد این‌ شأن نزول‌ها که ذکر شده مانع از عمل به این تفسیر اول که ظاهرا مشهور هم هست در تفسیر این آیه نخواهد بود.

تفسیر دوم در این آیه این است که عرض کردیم گفته می‌‌شود: مؤمنین همه‌شان نباید بروند برای جهاد اما طبق تفسیر دوم که عرض می‌‌کنیم گفته می‌‌شود که در ادامه فرموده است که همه جهاد نروند یک بخشی بروند به جهاد فلولا نفر، ‌چرا بخشی از این افراد که به جهاد نمی‌روند نمی‌آیند مدینه برای تفقه در دین؟ همه جهاد نروند یا عملا همه به جهاد نمی‌روند، بسیار خوب، بخشی به جهاد می‌‌روند، ‌ولی آن بخش دیگر که متخلف از جهاد هستند چرا همه بیکار نشستند، برخی از این‌ها بیایند برای تفقه در دین.

در کتاب تبیان مرحوم شیخ طوسی این تفسیر را نقل می‌‌کند از مجاهد می‌‌گوید نزلت الآیة‌ فی قوم خرجوا الی البادیة‌ لیفقهوهم و لینالوا منهم خیرا فلما عاتب الله من تاخر عن النبی عند خروجه الی تبوک خافوا ان یکونوا منهم فنفروا باجمعهم فقال هلا نفر بعضهم للتفقه عند النبی فیرجعوا الی قوم ینذروهم. اتفاقا مرحوم آقای طباطبایی هم در المیزان هم همین تفسیر را انتخاب کرده می‌‌گوید سیاق این آیه دلالت می‌‌کند که مراد از ما کان المؤمنین لینفروا کافة این است که ما کان لهم یعنی نباید، ما کان لهم لینفروا الی الجهاد جمیعا فالآیة تنهی المؤمنین فی غیر المدینة ان ینفروا الی الجهاد کافة‌ و یحثهم ان ینفر طائفة منهم الی النبی للتفقه فی الدین و ینفر الی الجهاد غیرهم، ‌گروهی به درد جهاد می‌‌خورند مجاهد فی سبیل الله هستند آن‌ها بروند بجنگند به فیض شهادت نائل بشوند یک عده دیگر بیایند درس بخوانند ایشان می‌‌گوید آیه ظاهرش این است.

انصافا این تفسیر خلاف ظاهر است چون ظاهر این آیه این است که آن ما کان المؤمنون کافة با فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة این است که هدف از نفر در هر دو یک چیز است، نه این‌که ما کان المؤمنون لینفروا کافة‌ را بزنیم به جهاد، ‌فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة‌ بگوییم غیر مجاهدین متخلفین از جهاد چرا بخشی‌شان نمی‌آیند نفر الی النبی کنند للتفقه فی الدین، علاوه بر این‌که عرض کردم ما کان المؤمنون را معنا کنیم ما کان للمؤمنین نباید مؤمنین همه به جهاد بروند واجب کفایی است برخی به جهاد بروند ولی همه نباید به جهاد بروند سایر سنگر‌ها را خالی بگذارند آخه این تناسب ندارد با این تعبیر که ما کان المؤمنون لینفروا کافة این اخبار است نه این‌که ما کان المؤمنون لینفروا کافة نباید مؤمنین این کار را بکنند.

پس این تفسیر دوم و لو مختار مرحوم آقای طباطبایی در المیزان است به نظر ما خلاف ظاهر است.

تفسیر سوم این است که گفته می‌‌شود مؤمنین در مدینه نباید همه بروند به جهاد و پیامبر را تنها بگذارند، گروهی به جهاد بروند، فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقوا فی الدین به آن نافرین نمی‌خورد، به آن مؤمنین می‌‌خورد، مؤمنینی که جزء نافرین نیستند، آن‌هایی که رفتند به جهاد یقتلون و یقتلون آن‌ها اجرشان با خداست، ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة، اما آن‌هایی که ماندند در مدینه آن‌ها می‌‌مانند تا تفقه در دین بکنند، بعد برادران رزمنده‌شان‌ که بر می‌‌گردند به آن‌ها می‌‌گویند حالا بیایید کلاس درس فقه ما، می‌‌شوند استاد مجاهدین، می‌‌گویند شما رفتید جنگیدید بی‌سواد ماندید ما باسواد شدیم، بیایید به شما درس فقه بگوییم، شیخ طوسی در تبیان و مرحوم طبرسی در مجمع البیان این تفسیر را نقل می‌‌کند از قتاده و ضحاک و ابن‌عباس، مرحوم طبرسی حدیثی را هم به امام باقر علیه السلام منتسب می‌‌کند که امرهم الله ان تنفر منهم طائفة و تقیم طائفة للتفقه.

انصافا این تفسیر سوم هم خلاف ظاهر است. ظاهر این است که نفر برای تفقه در دین است نه تخلف و بقاء در مدینه، فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقه این نافرین نه لیتفقه المتخلفون. آن وقت اگر مصب کلام این است که تمام مؤمنین نفر به جهاد نکنند تناسب ندارد با این‌که بعد بگویند فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة، باید می‌‌گفتند که فلولا بقی طائفة منهم، همه نروید به جهاد، چرا برخی نمی‌مانند در مدینه تا فقیه در دین بشوند باید این‌جور تعبیر می‌‌کرد، باید اگر مصب اصلی کلام این است که همه نروید به جهاد برخی بمانید فقیه در دین بشوید باید می‌‌گفت فلولا بقی منهم طائفة لیتفقوا فی الدین نه فلولا نفر، چرا بعضی‌ها نمی‌روند، ظاهر آیه این است که بعضی‌ها بروند، در حالی که شما طبق این تفسیر سوم می‌‌خواهید بگویید ما هدف‌مان این است که برخی بمانند تا جامعه بی‌فقیه نشود. جهادگر که هست، فقیه نایاب نشود در جامعه، این را اگر می‌‌خواهید بگویید باید بگویید فلولا بقی.

باز عرض می‌‌کنم: طبق این تفسیر سوم می‌‌خواهید بگویید ما کان للمؤمنین ان ینفروا کافة مؤمنین نباید همه به جهاد بروند این تناسب ندارد با تعبیر و ما کان المؤمنون باید می‌‌گفت و ما کان للمؤمنین، ما کان المؤمنون خبر می‌‌دهد شما می‌‌خواهید بگویید دارد نهی می‌‌کند از رفتن همه به جهاد، ‌باید بگوید و ما کان للمؤمنین ان ینفروا کافة.

تفسیر چهارم این است که گفته می‌‌شود: همه مؤمنین در شهر مدینه نروند به جهاد، پیغمبر تنها نماند، یک طائفه‌ای بروند به جهاد، ‌این طائفه که می‌‌روند به جهاد در شرایط جهاد فقیه در دین هم می‌‌شوند، چرا؟ برای این‌که آیات الهی را نصرت‌های الهی را امدادهای الهی را در اثنای جنگ با کفار مشاهده می‌‌کنند و این‌ها می‌‌شوند فقیه در دین به معنای حقیقی کلمه نه آن‌هایی که چهار تا فرع یاد گرفتند هیچ‌کجا هم عمل نمی‌کنند!! فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة برای جهاد اما در ضمن جهاد فقیه در دین هم می‌‌شوند، بعد می‌‌آیند همان آیات خدا را که در جنگیدن به مؤمنینی که در شهر ماندند بیان می‌‌کنند و این‌ها متنبه می‌‌شوند. در مجمع البیان این تفسیر چهارم را از حسن و ابی مسلم بیان کرده.

این هم خلاف ظاهر است هم به جهت این است که باز نهی تفسیر شده در حالی که آیه ظهور در اخبار از عدم نفر جمیع مؤمنین دارد نه نهی از نفر این‌ها، وانگهی مناسب نیست آن‌هایی که پیش پیغمبر می‌‌مانند آن‌ها فقیه در دین نشوند آن‌هایی که می‌‌روند جهاد در فقد پیامبر بشوند فقیه در دین این عرفی نیست. بعدش هم مگر در هر جنگی آیات الهی مشاهده می‌‌شد؟ و لقد نصرکم الله ببدر، ‌در جنگ آیات الهی را دیدند اما در جنگ احد چی؟ خذلان الهی را دیدند.

مرحوم امام ظاهر کلام‌شان این است که این احتمال چهارم را قبول کردند. ولی انصافا این خلاف ظاهر است. تعبیر ایشان این است که خلاصه اگر آیه می‌‌گفت مردم همه نروند به جهاد ممکن بود در بعضی از اذهان منقدح بشود که بقیه مردم جاهل می‌‌مانند فقط یک عده می‌‌روند به جهاد آن‌ها فقیه در دین می‌‌شوند بقیه جاهل می‌‌مانند، خدا فرمود: نه، بالاخره یک عده که می‌‌روند جهاد فقیه در دین می‌‌شوند بقیه هم برگشتند انذار می‌‌کنند. ولی انصافا این درست نیست.

اینی که بعضی‌ها شاید در کلمات امام هم اشاره شده که می‌‌گویند نفر اصلا ظهور دارد در نفر الی الجهاد، نفر الی طلب العلم را نفر نمی‌گویند انفروا ثبات او انفروا جمیعا، نفر یعنی نفر الی الجهاد پس این‌که بگوییم نفر بکنند به مدینه برای تفقه در دین، ‌این نفر نیست، نفر ظاهرش نفر الی الجهاد است. این درست نیست، این‌که ما بیاییم بگوییم نفر ظهور دارد در نفر الی الجهاد چون مرادف فارسی‌اش جهیدن است، نه، نفر کوچ کردن است، یوم النفر یعنی روز کوچ کردن از منا، حالا گاهی هم ممکن است نفر به معنای جهیدن و این‌ها باشد اما معنای عرفی نفر یعنی کوچ کردن. حالا بر فرض هم انصراف نفر نفر به جهاد باشد این آیه قرینه دارد که لیتفقوا فی الدین، ‌با وجود این قرینه که نمی‌شود گفت خلاف ظاهر است که ما نفر را بزنیم به نفر الی التفقه فی الدین.

پس این احتمال و این تفسیر چهارم هم عرفی نیست و لو ظاهر کلام امام قبول این تفسیر است.

تفسیر پنجم این است که بگوییم مؤمنین که همه نمی‌توانند نفر الی الجهاد کنند، چرا برخی از این‌ها نفر الی الجهاد نمی‌کنند تا فقیه در دین بشوند و برگردند کفار از قوم‌شان را انذار کنند تا بر جمع مسلمین و مؤمنین اضافه بشود.

این فرقش با احتمال‌های قبلی این است که هم معنای نفی در آن حفظ شد نه نهی، خبر می‌‌دهد از خدا که عادتا ممکن نیست که همه بروند به جهاد ولی برخی بروند به جهاد و در ضمن جهاد فقیه در دین بشوند و انذار کنند کفار را بعد از رجوع.

این هم معلوم شد خلاف ظاهر است چون هدف اصلی از نفر الی الجهاد تفقه در دین ذکر بشود این عرفی نیست، ولی این‌هایی که نزد پیامبر ماندند بگوییم این‌ها فقیه در دین نشدند، این عرفیت ندارد.

و لذا به نظر ما ظاهر از این پنج تفسیر همان تفسیر اول است و طبق این تفسیر روشن می‌‌شود که استدلال به این آیه نفر بر این‌که همه که نمی‌توانند نفر کنند برای تفقه در دین برخی نفر کنند فقیه در دین بشوند و برگردند به قوم‌شان و قوم‌شان را انذار کنند و طبق این بیان گفته می‌‌شود قول این منذِرین پس حجت است در حق منذَرین. ببینیم ما تفسیر اول را و لو قبول کردیم اما اجمالا عرض کردیم که این آیه حجیت خبر ثقه را نمی‌فهماند، قبلا توضیحش را عرض کردیم مخصوصا که وثاقت منذِر هم در آیه فرض نشده، ‌اگر حجیت خبر ثقه را می‌‌گفت مناسب بود فرض وثاقت را بگوید.

آقای خوئی در بحث اجتهاد و تقلید اشکالی را از شیخ مطرح می‌‌کند و لو اسم مرحوم شیخ را نیاورده و می‌‌گوید این آیه هیچ ربطی به حجیت خبر ثقه ندارد مربوط به حجیت فتوای فقیه است.

تامل بفرمایید انشاءالله تا فردا.

و الحمد لله رب العالمین.